

رايا دونا يوفسكايا

دو انقلاب روسيه

ويکبار ديگر

دربارهٔ تئوري انقلاب مداوم

پیشگفتار فارسی

این جزوه را در کلیتش مفید تشخیص دادیم و از اینرو اقدام به ترجمه آن نمودیم تا در دسترس علاقمندان فارسی زبان بحثهای جنبش کارگری قرار گیرد .

یقیناً این جزوه از برای کسانی که پیشرو اوریهای ذهنی و جزم و جمود فکری را پیشه کرده اند برگرداننده نشده بلکه قدمی است هرچند کوچک جهت زدودن چهره بسیار دشواریها که برانداخته کاوشگران و پویندگان انقلاب پرولتاریائی حاکم است .

توضیح — نکات اضافه شده در متن فارسی توسط مترجم همه جا در بین دو کروشه [] آورده شده است .
افزودن این نکات صرفاً بمنظور کمک به رسا کردن هرچه بیشتر متن صورت گرفته است .

کمیته برای آزادی کار

دسامبر ۱۹۷۹

اول اکتبر ۱۹۷۹

دو انقلاب روسیه و یکبار دیگر در مورد تئوری

انقلاب مد اوم

دوستان عزیز!

۱۹۷۹ صد مین سالگر تولد لئون تروتسکی است. بلحاظ سیمای ^{حقی} امروزی تروتسکیسم که بسی مهتر از سهم تاریخی او در دو انقلاب کبیراست، از برای من نگاشتن آنچنان مقاله بزرگداشتی که در خور صد مین سالگرد بود میسر نشد. شهادت چنان اثر کرخ کننده‌ای بر انقلابیون دارد که ترازی آموزشی در سبهای عاجل برای حال را بسیار دشوار میگرداند. از اینرو قتل وحشیانه روزالوکرا مبروک نقد جدی تئوری اقتصادی او را در [جزوه] انباشت سرمایه برای مدت درازی به عقب انداخت. اگر چه این اثر انحرافی جدی از تئوری مارکس بود. در مورد تروتسکی هم بخاطر اینکه ما قبل از قتل وحشیانه وی از او جدا شده بودیم هم بخاطر اینکه هیچ چیز نمیتوانست جلو فریاد نه! ما را در مقابل درخواست او جهت دفاع از روسیه استالینی علیرغم معاهده هیتلر - استالین که راهگشای جنگ دوم جهانی شد بگیرد، وضع کاملا بر این منوال نبود. از برای ما ضروری شد که نه تنها خود را از هیولای سرمایه‌داری دولتی‌ای که روسیه‌بدان تبدیل شده بود بلکه همچنین از تروتسکیستها که دنباله‌چای از آن گردیده بودند جدا سازیم.

با این وجود در نوشتن نقد حاضر بشکل یک نامه سیاسی - فلسفی به نیوز اند لترز کمیته (News and Letters Committies) بهنگام صد مین سالگرد آسانتر گردید. واضح است که من سهم تاریخی تروتسکی را از نظر دور نمیدارم ولی همچنین می‌باید روشن شود که سهمیه او نمیتواند راه را

برانتقادی که پاک گردانندهٔ مخروبه ایست که حول تئوری انقلاب مداوم انباشته شده بیند. بخصوص در شرایط کنونی که مشغول پرداختن به مسئله روزا- لوکزامبورگ هستیم، کسی که یکی از سه بیرقی بود که ترتسکی بر روی آن انترنا- سیونال چهار را بنا نهاد - لنین، لوکزامبورگ، لیبکنخت.

انقلابات ۱۹۰۵ و ۱۹۱۷ نقش عظیم ترتسکی را برای همیشه آکنده به تقدیس کرده اند. همان دو انقلابی که بهر رو بیانگر حکایتی است بسیار متضاد از تئوری^۱ که نام ترتسکی با آن عجین شده است، چرا که او آفریننده تفسیر تئوری انقلاب مداوم در قرن بیستم است. اصطلاح "حکایت متضاد" اشاره‌ای به انتقادات وارد بر آن تئوری - بانضمام انتقادات من بر آن^۱ - نیست. در واقع این واژه هم اشاره‌ایست به ادعاهای خود ترتسکی و هم به انکشاف این تئوری از یکطرف در رابطه با تجزیه و تحلیل لنین از این انقلابات و از طرف دیگر در رابطه با لوکر- امبورگ. این سه رهبر انقلابی هستند که مهربی همانند خود را بو تاریخ زدند^۲ و این نه فقط در رابطه با گذشته بلکه در مورد شرایط کنونی نیز صدق میکند و بی شک دامنه آن به آینده نیز کشیده خواهد شد.

اخیراً در مطالعهٔ مجدد انقلابات ۷ - ۱۹۰۵، نطبه نقطهٔ عطفی در زندگی روزا لوکزامبورگ، کنکرهٔ ۱۹۰۷ حزب کارگر سوسیال دموکراتیک روسیه در لنسدن بسیار حیاتی گردید و این نه فقط از جهت نقطه نظرات وی بلکه همچنین بخاطر دیدگاههای لنین و ترتسکی و از اینرو سایر گرایشات موجود در روسیه بود چراکه این کنکره واحد بلشویکها و منشویکها بود که برای اولین بار همهٔ گرایشات درون آن شرکت کرده بودند. ترتسکی در ۱۹۲۲ بهنگام بازتولید کتاب ۱۹۰۵^۲ جهت افزودن آن به چاپ مسکوی مجموع آثارش، در میان ضمیمه‌ها نکات زیرین را افزود ۱- مقالهٔ "اختلافات ما" که او در آن هم به بلشویکها و هم به منشویکها حمله

کرد و در جریده لهستانی روز الوکزامبورگ بسال ۱۹۰۹ بچاپ رسیده بود .
۲- سخنرانی اصلی او در مورد " رابطه سوسیال دموکراسی با احزاب بورژوازی "
درکنگروه حزب کارگر سوسیال دموکراتیک روسیه . این دو مقاله ، بخصوص اولی ،
عامل جهش دهنده حمله تروتسکی شد ، حمله ای که هرگز مرتفع نگردید . در واقع
در ۳۲- ۱۹۳۰ او مجددا در ضمیمه ها به این دو نکته بازگشت که حاصلی
کثر از تاریخ انقلاب روسیه^۳ که در حکم بنای یادبودی تاریخی بود را در بر-
نداشت .

آنچه در ضمیمه های هیچیک از دو اثر گنجانیده نگردید ، اگرچه سهی بر
مقاله ۱۹۰۵ درباره " اختلافات ما " بود ، مقاله ۱۹۱۰ او در نیوزایت تحت
عنوان " انکشاف گرایشات سوسیال دموکراسی روسیه " بود . این مقاله تا آنجا که من
میدانم تاکنون به انگلیسی برگردانده نشده است . با اینحال این مقاله در حکم
موج پنهان تمام مشاجرات بود . مقاله لنین تحت عنوان " مفهوم تاریخی مبارزه
درون حزبی " ^۵ در پاسخ و در نقد مقاله ۱۹۱۰ تروتسکی بود .

این اثر چنین سئوالاتی را در دستور کار قرار میدهد : تئوری چیست ؟ رابطه
تئوری با پراتیک چیست ؟ و چگونه این هر دو با شرایط عینی [ایزکینو] مرتبطند ؟
بگذار جهت دریافت جان قضیه از ابتدا و با شرکت تروتسکی درکنگروه ۱۹۰۷ که
حول انقلاب ۱۹۰۵ دور میزد ، شروع نمائیم .

بخاطر داشته باشیم که این بهنگامی اتفاق افتاده که تروتسکی به نقطه اوج
فعالیتهايش رسیده بود ، [یعنی] بهنگام اعتصاب عمومی ای که توسط شورای
سن پترزبورگ هدایت میشد و او در رأس آن بود . این تنها نقطه اوج انقلاب
بود بلکه اوج انکشاف تئوریک تروتسکی بود ، چراکه او آنچه بعدا به تئوری
انقلاب مداوم معروف شد را از آن ترسیم نمود . مطلقا هیچکس حتی لنین و

لوکزامبورگ حریف این ادراک جهش وار نبود که اعلام میداشت؛ روسیه عقب افتاده درگیر در انقلاب بورژوازی نه فقط میتواند قبل از کشورهای پیشرفته انقلاب کند بلکه در روسیه مطلقه - تریک حلقه ناکستنی "به سوسیالیسم نائل گردد. این اصطلاح "حلقه ناکستنی" که مشخصا به انقلاب ۱۹۰۵ روسیه اشاره میکرد - ونه فقط مفهوم انقلاب مد اوم که مارکس در خطابه ۱۸۵۰ به جمعیت کمونیستی آنکشاف داده بود - مسئله مورد مشاجره بود.

این تئوری که بعدا به انقلاب مد اوم معروف شد اول باره توسط ترسکی مطرح شد. ولی در دستور کار کنگره ۱۹۰۷ قرار نگرفت چرا که طرح پیشنهادی لنین مبنی بر بحث پیرامون شرایط کنونی انقلاب توسط منشویکها و بکمک ترسکی شکست خورد. این آن چیز است که ترسکی در آن مشاجره بیان کرد؛

"آنچه که من میخواهم اینست که کنگره از ابتدا تا انجام سیاسی باشد یعنی جمعی از نمایندگان انقلابی حزب باشد و نه یک کلوب مشگلی از مارکسیستهای مطمئن و نامطمئن که در مقابل مباحث کلی سرخم کند. من نیازمند دستورالعصبا سیاسی هستم و نه بررسی های فلسفی کلی شما درباره خصیصه شرایط کنونی انقلاب... به ما فرمول عمل بدهید! این آنچیز است که من میخواهم" ۷

هنگامیکه کنگره به بحث بر سر یک مسئله کلی "یعنی تئوریک رسید - رابطه سوسیال دموکراسی (نام آنزمان مارکسیسم) با احزاب بورژوازی - و لوکزامبورگ با فصاحت تمام در مورد مفهومش از انقلاب روسیه و رابطه اش با پواتیک صحبت کرد ترسکی گفت؛

"میتوانم با خوشحالی اذعان کنم که نقطه نظرهایی که لوکزامبورگ بنام هیئت نمایندگی لهستان عرضه کرد به نقطه نظرات من که مدافع آن بوده و هستم نزدیکی بسیار دارد. اگر بین ما اختلافی موجود است بر سر جزئیات است و نه بر سر مسیر

سیاسی . افکار ما بر زمینه مشترکی از تجزیه و تحلیل ماتریالیستی جریان دارد.^۸
ولی لوکزامبورگ بر سر تئوری انقلاب مداوم بحث نکرد و ترسکی هم به هنگام
ادامه سخنرانیش در مورد مسئله رابطه سوسیال دموکراسی با احزاب بورژوازی
صحبتی از آن بیان نیاورد . اما ضدیتش را با موضع منشویکها مبنی بر اینکه ، از
آنجا که این انقلاب بورژوازی است " میبایست توسط بورژوازی دموکرات به انجام
رسد " را گسترش داد . ترسکی گفت :

" ما بعنوان ماتریالیستها میباید قبل از هر چیز بنیاد اجتماعی دموکراسی
بورژوازی را مورد پرسش قرار دهیم . درجه طبقات و اقتضای از جامعه می تواند
حامیانی بیاید ؟ . . . این حقیقتی است که با توده عظیمی از دهقانان روبرو
هستیم . . . دهقانان هر قدر انقلابی باشند قادر به اجرای یک نقش مستقل
نیستند و توانشان برای نقش رهبری سیاسی حتی از آن هم کمتر است "

(صفحه ۱۹۰۵ ، صفحه ۲۷۶)

" من برای سؤال مرکزیم علیرغم طرح مکرر آن پاسخی دریافت نکردم . شما
هیچ دورنمایی برای انقلاب ندارید . سیاست شما فاقد چشم انداز است (همانجا
صفحه ۲۸۳)

ترسکی مصوبه‌ای بنفیر از آنچه توسط بلشویکها عرضه شده بود ارائه نداد
گرچه کوشید اصلاحاتی در آن وارد کند . در واقع او در چاپ ۱۹۰۵ بسال ۱۹۲۲
سخنرانیش را دقیقاً بخاطر نشان دادن ضدیتش با منشویکها و اینکه به همراه
بلشویکها رأی داده بود باز تولید کرد . با اینحال درست در سالهای بعد از
کنگره یک سلسله مقالات حاوی حمله به بلشویکها و منشویکها نکاشت . مهمترین آنها
(آنکه او باند ازه‌ای از آن مفتخر بود که در باز تولید ۱۹۰۵ بسال ۱۹۲۲ تجدید
چاپش کرد) مقاله‌ای بود که در جریده لوکزامبورگ بسال ۱۹۰۹ بچاپ رسیده بود

جمع بندی مقاله چنین است :

"... در حالیکه جوانب ضد انقلابی منشویسم از هم اکنون خود را آشکار گردانید.
چنین بنظر میرسد که جنبه های ضد انقلابی بلشویسم فقط در هنگام پیروزی به
خطری جدی مبدل گردد." (۱۹۰۵، ص ۳۱۶)

توکوی این اعلام موضع ترسکی در ۱۹۰۹ جهت پیشگویی " انقلاب آینده کافی
نیود که در ۱۹۲۲ - یعنی تقریباً پنج سال پس از اینکه لنین عظیم ترین انقلاب را
در تاریخ رهبری کرده بود - مفرورانه موضع ۱۹۰۹ را چنین زیرنویس میکند :
" یادداشت به چاپ کنونی . این خطر، همانطور که میدانیم هیچگاه مادیت
نیافت، چرا که تحت رهبری رفیق لنین، بلشویکها خط سیاسی خود را در مورد این
مهمترین مسئله در بهار ۱۹۱۷ یعنی قبل از کسب قدرت عوض کردند (نه بدون
مبارزه درونی) (نویسنده) " (۱۹۰۵، ص ۳۱۷ زیرنویس)

بدیهی است که ترسکی فکر نمی کرد این مطلب مفرورانه باشد، چرا که هدفی که
در نظر داشت همانطور که از سرسخن ۱۹۲۲ برکل مجلد برمی آید این بود که بر
ابداع انحصاری تئوری انقلاب مداوم اصرار ورزد و مدعی پیروزی انقلاب ۱۹۱۷
بعلت وجود آن تئوری گردد. این چیز است که او نوشت :

" این دقیقاً در فاصله بین نهم ژانویه و اعتصاب اکثر ۱۹۰۵ بود که نظراتی که
بعدها به تئوری انقلاب مداوم موسوم شد در فکر نویسنده شکل گرفت. این اصطلاح
بر طمطراق در واقع بیانگر این تفکر است که انقلاب روسیه کرچه درگیر اهداف بورژوازی
وائی است ولی نباید در این حد متوقف گردد... علیرغم يك انقطاع ۱۲ ساله این
تجزیه و تحلیل کاملاً تازه پدید شده است." (۱۹۰۵، صفحات ۶ و ۷)

نکته اینجاست که در ظرف این انقطاع ۱۲ ساله چه اتفاقی افتاد؟ همانطور که
قبلاً مشاهده شد او در ۱۹۰۷ تمایلی به بحث پیرامون طبیعت شرایط کنونی

انقلاب نداشت. وی در ۱۹۰۹ نقدی را که فوقاً ذکر کردید علیه منشویکها و بلشویکها بچاپ رسانید و در ۱۹۱۰ در مقاله ای در نیوزایت آنها تداوم بخشید. اولین نکته ای که ترتسکی در آن منظور نمود چنین بود: "تئوری نمیتواند جایگزین تجربه گردد".

توکویی ۱۹۰۵ بمعنای بزرگترین تجربه هم از برای او و هم از برای پرولتاریا در دهقانان روسیه و طبقه کارگر جهانی نبود و فقط بمنزله مشاجرات جناحی بین بلشویکها، منشویکها و "اکنونیستها" بوده است. توکویی مارکسیسم صرفاً از درون مبارزه علیه دیدگاههای ایدئولوژیکی ابتدائی " (یعنی ناردنیکها) برخاسته است. ترتسکی با منظور داشتن مشاجرات جناحی بین بلشویکها و منشویکها به نتایج زیرین میرسد: این اختلافات از "فرآیند انطباق روشنفکران مارکسیست با مبارزه طبقاتی یعنی عدم بلوغ سیاسی پرولتاریای روسیه" برخاسته است.

بنظر من آنچه که این استدلال قربانی میکند نه فقط "طبیعت" دهقانان که ترتسکی بدان کم بها میداد بلکه پرولتاریاست که او آنها عقب افتاده می انگاشت. عدم بلوغ سیاسی "بهر حال منطبق ترتسکی او را بدانجا کشانید که بلشویکها و بخصوص لنین را به "فنیشیسم ایدئولوژیکی"، "سکتاریسم" و "فردگرایی روشنفکر مایانه" متهم میکند.

نه تنها ترتسکی به تئوری انقلاب مداوم و بیانقطه نظر لوکزامبورگی در مورد طبیعت پیشرفته پرولتاریای روسیه بازنگشت بلکه به ورطه روان، عبارتپردازی علیه "فقدان اخلاقیات"، "زدی" (اشاره‌ای به سلب مالکیت) و "آنارشسیسم جنسی" درغلطید.

این همه چنین تداعی معانی میکند که گویا کسی کاپکاتوری مضحک از تر...

ترتسکی مینویسد . این نوشته خود ترتسکی است و آنهم چند سال پس از اینکه او تئوری انقلاب مد اوم را طراحی نمود ، پس از آنکه او خود را هم از منشویکها و هم از بلشویکها جدا کرده بود و اعلام داشته بود که خواستار متحد کردن تمام جناحین تحت یک حزب سوسیال دموکراتیک است . و این در واقع بمنزله منتها درجه مقاله ۱۹۰۵ بود ، آنچه مورد نیاز است حزب متحد و مستعد عمل است او سپس ، صرفنظر از تقلیل دادن مفهوم سازمان به یک " اندام " ، جهت جدا کردن عمل و سازمان از تئوری چنین ادامه میدهد که البته بمنظور حصول به وحدت گرایشات نامتجانس آنچه مورد نیاز است تجدید سازمان اندام حزبی است .

کسانی که میگویند - از آنجا که این مسئله در ادوئه اوج " بلوک اوت " مقتضح که ترتسکی از آن بعنوان " خطایی بنیادین " یاد کرد اتفاق افتاد و از آنجا که او توصیف لنین در مورد " سازشکار " بودن خویش را پذیرفته بود - پیوستن ترتسکی به حزب بلشویک همچون فعالیتهای انقلابی او در ۱۹۱۷ تمام اختلافات را از ریشه برانداخت ، نشان میدهد که نه از تئوری و نه از سازمان هیچ نمیدانند . کل نکته تئوری مارکسیستی و سازمان منطبق با آن در این نهفته است که آنها از هدف - مسیر انقلابی به یک جامعه بی طبقه - غیر قابل تفکیک اند . اگر کسی تئوری انقلاب را بیافریند ولی معتقد باشد که یک " حزب " بدون تئوری به انتهای آن مسیر طولانی میرسد در واقع به نقش تئوری کم بها میدهد . و این تنهادر دلیلی است که باعث شد ترتسکی بنویسد " تئوری نمیتواند جایگزین تجربه کرد " . و این یکانه دلیلی است که او قادر نشد تئوریش را در دستور کار ۱۹۰۷ قرار دهد و از پذیرش بحث بر سر هر نوع تئوری ای در مورد " طبیعت شرایط کنونی انقلاب " سر باز زند و با اینحال جهت وحدت بخشیدن به همه گرایشات تلاش ورزیده و اینکار را نه توسط پیش نهادن اساسی تئوریک برای یک حزب انقلابی بلکه از طریق تجدید

سازمان اندام حزب " انجام دهد .

لنین فقط سازشکاری سازمانی ترسکی را مورد انتقاد قرار داد . کاملاً برعکس . او اینکار را بخصوص در مورد مقاله ۱۹۱۰ و بخاطر فقدان مطلق فهم تئوریک " ترسکی و بخاطر این مسئله که ترسکی درباره طبیعت عینی انقلاب بروس اقامه استدلال نکرده بلکه بگونه‌ای ذهنی حتی " فلسفه تاریخ " خودش را هم به " مبارزه جهت تحت تأثیر قرار دادن پرولتاریای از لحاظ سیاسی نابالغ " تقلیل داده بود ، انجام داد .

مسئله برسر این نیست که در این یا آن مشاجره حق با لنین بود یا با ترسکی در واقع مسئله حیرت آور اینست که — آفریننده تئوری انقلاب مداوم — نه فقط از لحاظ سازمانی بلکه از نظر تئوریک سازشکار بود و این سازشکاری تئوریک نه فقط علیه " میکوان " بلکه علیه خودش بود . خلاصه اینکه حتی یکی از نکات جدی‌ای که ترسکی در ۱۹۰۵ طرح کرده بود کستوش نیافت و هیچ رابطه‌ای با آنچه او در طول ۱۲ سال بین ۱۹۰۵ و ۱۹۱۷ انجام داد نداشت .

هنگامیکه بالاخره انقلاب پرولتاریایی ۱۹۱۷ که توسط لنین و اورهبری شده بود پیروز گردید ، سرانجام تئوری او به کجا کشید ؟ انقلاب نوامبر ۱۹۱۷ هنوز بمنزله اوج انقلاب پرولتاریایی است که به بهترین وجهی در تاریخ انقلاب بروسیمه بازگو گردیده است . این کتاب واقعه‌ای برجسته در تاریخنگاری بوده و توسط کسی نگاشته شده که هم رهبری انقلابی و هم تاریخنگارش است . همه ضمایم تاریخ ۱۹۱۷ حاکی از دیدگاه ترسکی پیرامون تئوری انقلاب مداومش است و این باندازه طبیعی کافیست . آنچه که طبیعی نیست مقداری تجدید نگارش تاریخی در ضمایم است بخصوص بهنگامی که مربوط به اختلاف او با لنین برسر شعار " دیکتاتوری انقلابی دموکراتیک پرولتاریا و دهقانان " است که او تقریباً همه جا آنرا بطور

اختصاصی و بصورت "دیكتاتورى دموكراتيك پروزواى پرولتاريا و دهقانان" آورده شده است. اوجيهت اثبات اينكه چگونه اين شعار بلشويكها را از فهم مسير ۱۹۱۷ دورنگاه داشت، نشان ميدهد كه چگونه لنين بمنظور "دوباره مسلح كردن حزب" تلاش نمود.

اين مسئله بخشا صحيح است اما كل حقيقت در اينست كه اين تئورى انقلاب مداوم ترسكي نبود كه عمل دوباره مسلح كردن حزب "را انجام داد بلکه تزهائى آورييل لنين بود. كوشش جهت اقامه اين ادعا كه تزهائى آورييل دلالت بر تغيير لنين بسمت تئورى ترسكي دارد درحكم پديدن از روى تجديد سازمان يا فتكى كامل ديالكتيكى - فلسفى لنين است كه نه تنها او را به ترسكي نزديك نكرد بلکه به اساسى ترين مشاجره آنها برسر شعار لنين مبنى بر، "شكست كشور شما حاوى خسارتى كثر است" و "تبديل جنگ امپرياليستى به جنگ داخلى" منجر شد. اين نه تئورى انقلاب مداوم ترسكي بلکه ديالكتيك انقلاب بود كه منجر به ارائه تزهائى آورييل و نگارش دولت و انقلاب و طرح كسب قدرت سياسى توسط حزب بلشويك بوسيله لنين شد و تازه در اينموقع بود كه ترسكي به لنين - ونه لنين به ترسكي - پيوست.

بالاخره تاريخ انقلاب روسيه حاوى انكشافى جدى در تئورى انقلاب مداوم است. برخلاف ۱۹۰۵ كه هيچ چيز در مورد خطابه ماركس سال ۱۸۵۰ كه براى اولين بار شعار "مداوم بودن انقلاب" را براى پرولتارياى آلمان كه جنگيد و انقلاب ۱۸۴۸ را باخت مطرح كرده بود نميكويد، ضميمه ۱۹۳۲ عميقا در ماركس ريشه دارد. ترسكي در اينجا بوسيله تجزيه و تحليل قانون انكشاف ماركس ناموزون كه به ابراز ماركس در اين مورد كه كشورهاي پيشرفته تر صنعتى تصويرش را آتى كشورهاي كثر انكشاف يافته را ارائه ميدهند، مرتبط است طرحى كنكورت

از تئوری خود را عرضه می‌دارد. ترتسکی از لحاظ متدولوژیک نشان می‌دهد که آنچه مارکس در آنجا در نظر داشت نه اقتصاد جهانی بلکه نمونه‌کشوری واحد بود. او در ادامه می‌گوید که انکشاف صنعتی انگلیس اگرچه نمودار آئیه فرانسه است، "اما بهیچوجه درباره روسیه و هند" صدق نمی‌کند و نتیجه می‌گیرد که بخاطر اینکه منشویکها "این ابراز مارکس را که مشروط است بی قید و شرط قبول می‌کنند" از رویت مسیر حرکت انقلاب روسیه بدور مانده و به توافق بالیبرالها کشیده شدند از طرف دیگر این ابراز مارکس که هیچ صورتبندی اجتماعی تا قبل از اینکسه تمام نیروهای مولده آن انکشاف پیدا کرده باشند ناپدید نمی‌گردد، نقطه حرکت دیگری را در بر دارد. اینبار مارکس نه درباره کشورهای منفرد بلکه درباره "تسلسل سامانه های اجتماعی (برده داری، قرون وسطی، کاپیتالیسم)" صحبت می‌کند درحالیکه منشویکها آنها به یک کشور مجزا انطباق داده و از اینو چنان کردند که کوی نیروهای مولده در خلا انکشاف می‌یابند. آنها با از نظر دور داشتن مبارزه طبقاتی و ظرف جهانی، بجای مقابله با سرمایه داران بالفعل روسیه هیچ چیز مگر "احتمالات انتزاعی اقتصادی" تولید نکردند. (تاریخ انقلاب روسیه، جلد سوم، ص ۳۷۸)

همین اندازه برای پاسخگویی به منشویکها کفایت میکند. اما در مورد آنچه که ترتسکی "تجدید حیات ایدئولوژیکی" (جلد ۳، ص ۳۸۱) نامید چه ؟ ما در اینجا یکبار دیگر میتوانیم تناقض درونی ترتسکی را مشاهده کنیم. با انتقال دادن این مباحثه به زمینه اتهامات استالین به او و به رویزیونیسم استالین در مورد انقلاب جهانی که آنها به "سوسیالیسم" ناسیونالیستی "دریک کشور" محدود می‌نماید، مسئله "تجدید حیات ایدئولوژیکی" تا آنجا که مربوط به موضع لنین در ۱۹۰۵ و ۱۹۱۷ میشود، از قلم می‌افتد. او چند عبارت بسیار جالب از لنین را نقل قول

مینماید (من برای اولین بار اضافه میکنم که او بهنگامیکه آنها در ۱۹۰۵ نوشته شد توجهی بدان نداشت) عباراتی که به " شروع مبارزه قطعی برای انقلاب سوسیالیستی . . . این آغاز مبارزه واقعی پرولتاریا خواهد بود " اشاره میکند . او همچنین ابراز لنین در سپتامبر ۱۹۰۵ را نقل میکند : " ما از پس انقلاب دموکراتیک سرعت عبور کرده و باتمام قوا - قوای پرولتاریای آگاه و متشکل - به انقلاب سوسیالیستی پیشروی میکنیم . ما خواستار یک انقلاب متداوم میباشیم . مادر نیمه راه نمی ایستیم " . (جلد ۳ ، ص ۳۸۲)

ترتسکی اینکار را عمدتا بدین خاطر که اثبات نماید تئوریهای هر دو نفر - صرفنظر از شعارها - به آن حدی که مشاجرات جناحی وانمودشان میساخت اختلاف ندارد انجامنداد بلکه بیشتر بدین خاطر که مدعی اختلافی شود که ناچار به " دوباره مسلح کردن " منجر شد و چنانچه لنین خود را به تئوری ترتسکی مسلح میکرد عملی غیر لازم بود! از اینرو ترتسکی قرابت عقاید را با نقل قول دیگری از لنین - که وی آنرا در موقعیت دیگری نوشته بود - در این مورد که این حق انقلابیون است که " خیالپردازی کنند منتفی مینماید ، توگویی لنین تمام مطالب فوق را تنها بصورت یک خیال " ابراز داشته بود .

از آنجا که مقاله لنین در رابطه با این امر بود که کارگران اروپا نیز بخواهند خواست و " به ما چگونگی انجام آنرا نشان خواهند داد " ، ترتسکی صحیحاً این جنبه انترناسیونالیستی از مبارزه اش علیه " تئوری " سوسیالیسم در یک کشور استالین را در مقابله با مفهوم مارکسیستی انقلاب جهانی وسعت بخشید . ولی اگرچه این ضمیمه بمثابة یک کل علیه استالین متوجه شده است و عمیقاً انترناسیونالیسم لنین را عرضه میدارد ، ترتسکی در آن در مورد موضع لنین پیرامون دهقانان بیعدالتی عظیمی را روا میدارد بطوریکه تقریباً موضع خود را در مورد اینکه دهقانان " متحدانی

غیرقابل و خیانته‌کار هستند* (جلد ۳، ص ۳۸۵) او را به لنین نسبت می‌دهد.
آنچه که قبل از هر چیز جلب توجه میکند عدم قابلیت ترسکی در فهم نقطه
حرکت تئوریک کاملاً نوبنی است که توسط لنین در تزهایش درباره مسائل ملی و
استعماری در دومین کنفرانس انترناسیونال کمونیستی عرضه شده بود. اشاره ترسکی
به آن تزهها در چهارچوب مبارزه اش علیه استالین - انترناسیونالیسم در مقابل ناسیو
نالیسم - محدود شده بود و نه بر مبنای نیروی زنده انقلابی دهقانان، مسئله ملی
و این چشم انداز که چنانچه انقلاب جهانی از طریق بولین حادث نشد "پس چه
بسا" از طریق پکن حادث گردد.

این نقطه جدید حرکت توسط ترسکی حتی در تئوری ادراک نگردید چه رسد
به آنکه انکشاف یابد. البته تلاش قهرقایی او جهت اعتبار دادن به پیروزی انقلاب
۱۹۱۷ بسبب تئوری انقلاب مداومش در قعر مبارزه ترسکی - استالین که پس از مرگ
لنین در گرفت قرارنداشت. نه. دلایل عینی بیشتری در کار است؛ مرحله
جدید سرمایه داری جهانی بازتاب خود را در تسلیم رویزیونیستی استالین به
انگیزه های سرمایه داری - بهنگامیکه در مسیری خلاف جهت خواستهای کارگری حرکت
کرد - یافت. البته استالین بهنگامیکه شروع به ربودن ردای لنین کرد، از شاگرد
خاصی که حول نکات افزوده شده به چاپ ۱۹۰۵ ترسکی بسال ۱۹۲۲ در گرفت
بهره برداری نمود.

گرچه این مسئله خارج از هرگونه شك و تردید است، با این وجود هیچ راهی
برای خلاصی از چنگ آنچه لنین در دوران ۱۲ - ۱۹۰۷ در مورد "فقدان فهم
تئوریک" به ترسکی نسبت داد وجود ندارد. وجود این مسئله بود که باعث شد
لنین، ترسکی را هم در تئوری و هم در سازمان "سازشکار" تلقی نماید. در واقع
از آنجا که این سازشکاری تئوریک بود، ترسکی را در آن واحد بد آنجا کشانید

که به قمار اتحاد سازمانی با مشویکها دست یازید و انگشای رحتی تئوری خودش
را هم برای او تقریبا غیر ممکن ساخت .

نقاط کلهی یک تئوری جدی انقلابی در فعالیت خود انگیزته توده های انقلاب
کننده ، در توان رهبری و در برجسته نمودن آن نیروهایی که نه فقط بمنزله قوه بلکه
همچنین در حکم شعور انقلاب میباشند ، نهفته است . و این هم در مورد مواجهه
شدن با یک انقلاب کنکرت و هم با یک ضد انقلاب صدق میکند . قطعا انقلاب
۱۹۱۷ یک خیزش خود انگیزته توده ای بود . موفقیت آنرا به هیچوجه نمیتوان تنها
به یک عامل نسبت داد . سهم لنین بسیار عظیم بود ولی این بدان معنی نیست که
سهم او خالی از عیب بود . این حداقل در مورد برداشت او درباره حزب رهبری
کننده و بخصوص درباره شیوه زنده کرایانه ای که او در ۱۹۰۲* برای اولین بار آنرا
عرضه نمود صدق میکند . اینکه ترسکی در ۱۹۱۷ در مقابل آن [حزب] سرفروید -
آورد ، تنها بمنزله خم شدن هر چه بیشتر سهم عظیم خود ترسکی در آن انقلاب بود .

* مقایسه آنچه لنین در سال ۱۹۰۲ نوشت با آنچه که بمحض در گرفتن انقلاب
۱۹۰۵ نگاشت . " طبقه کارگر بطور غریزی و خود بخودی سوسیال دموکراتیک
است و افزون بر ۱۰ سال فعالیت سوسیال دموکراسی ، برای استحاله این خود
انگیزختگی به آگاهی بسیار کوشیده است . (" تجدید سازمان حزب " ص ۲۳ جلد
۱۰ مجموع آثار) همچنین نگاه شود به جلد ۱۰ مجموع آثار ، سرسخن لنین بر
" کلاسیون ۱۲ ساله " ؛

" چه باید کرد ؟ خلاصه ای از تاکتیکهای ایسکرا و سیاست ایسکرا در ۱۹۰۱ و
۱۹۰۲ است . دقیقا یک خلاصه ، نه بیشتر و نه کمتر . . . من در کنکره دوم هیچ
کوششی جهت ارتقاء فرمولبندیم در چه باید کرد ؟ به سطحی پروگراماتیک که حاوی
(بقیه زیر نویس در صفحه بعد)

همانطور که قبلاً نشان دادیم اینکۀ آیا تئوری انقلاب مداوم در ۱۹۱۷ تأیید یا تکذیب گردید توسط تکرار صرف تئوری ۶ - ۱۹۰۵ در ۱۹۲۲ غیر قابل اثبات است. نکته‌ای که بهنگام نوشتن تاریخ انقلاب روسیه در ابتدای دهه ۳۰ در دستور کار قرار داشت وجود چنان تئوری‌ای بود که بتوان با آن بمقابله با مرحله نوبین سرمایه‌داری جهانی رفت؛ رکود بزرگی که حاصل آن سرمایه‌داری دولتی بشابۀ پدیده‌ای جهانی گردید. کرجه در اواسط دهه ۱۹۳۰ ترسکی با بوروکراسی استالین جنگیده و انقلاب خیانت‌شده را نگاشته بود ولی او استحاله روسیه به یک جامعه سرمایه‌داری دولتی را نفی کرد! ۱ و سرانجام در بناچه استالینسیم شد و خواستار دفاع از روسیه بمثابۀ یک "دولت کارگری به انحطاط کشیده شده" گردید و همانطور که قبلاً گفتیم این درست‌روزمانی صورت گرفت که معاهده ننگین هیتلر - استالین راه را برای جنگ جهانی دوم گشوده بود.

هم از اینروست که مشاهده هردو انقلاب، نه بمنظور سرفروید آوردن در برابر مشاجرات جناحی و نتایج انحرافی تئوریک بلکه با چشم‌اندازی از انقلابات آینده بدل به یک ضرورت میگردد.

— رایا نو نایفسکایا —

(بقیه زیر نویس صفحه قبل) اصولی خاص باشد نکرده‌ام. . . . (صفحات ۱۰۲ و ۱۰۷) " گذار به یک حزب کارگری که بطور دموکراتیک سازماندهی شده باشد توسط بلشویکها در نوایا زمین در نوامبر ۱۹۰۵ یعنی بمحض اینکۀ بمنظر میرسد شرایط برای فعالیت علنی آماده شده است اعلام گردید. این گذار در واقع بمنزله گسیختگی قطعی باشیوه‌های کهن محفلی که بیش از حد دوام آورده بود. (ص ۱۰۵)

پیامداشتها

۱- نگاه شود به فصل ۴ کتاب فلسفه و انقلاب من تحت عنوان "لئون تروتسکی بمنزله یک تئوریسین" (نیویورک ، دل ، ۱۹۷۳)

۲- لئون تروتسکی ، ۱۹۰۵ (نیویورک ، کتاب ونتج ، ۱۹۷۲ - انگلیس چاپ پنکونن ، ۱۹۷۲)

۳- نگاه شود به جلد اول ضمیمه دوم ، فصل " دوباره مسلح کردن حزب " و جلد سوم ، ضمیمه دوم " سوسیالیسم در یک کشور جداگانه ؟ " و جلد ۳ ضمیمه ۳ ،
۳ اشارات تاریخی به تئوری انقلاب مداوم " در تاریخ انقلاب روسیه تروتسکی .
(نیویورک ، سیمون و شوستر ، ۱۹۳۲)

۴- لئون تروتسکی ، نیوزایت سال ۲۸ ، جلد دوم ، ۹ سپتامبر ۱۹۱۰ ، ص ۸۷۱ و ۸۷۰

۵- آثار منتخبه لنین ، جلد ۳ ، صفحات ۵۱۸ - ۴۹۹ (نیویورک ، اینترنشنالیونال پابلیشرز ، ۱۹۴۳)

۶- بخصوص نگاه شود به پاراگراف آخر خطابه در آثار منتخبه مارکس و انگلس (۱۹۶۹) جلد یکم ، ص ۱۸۵

" اما خود آنها میباید توسط روشن نمودن اندهان خود در مورد اینکه منافع طبقاتیشان چیست ، توسط اتخاذ هرچه سریعتر موضع بحثیه حزبی مستقل ، منتهای کوشش خود را برای پیروزی نهایی مصروف دارند و حتی برای یک لحظه هم که شده اجازه ندهند که خرده بورژوازی دموکرات باالقاضی ریاکارانه فریبشان دهد و برسر سازماندهی مستقل حزب پرولتاریایی مانع ایجاد کند . شعار جنگی آنها میباید " انقلاب مداوم " باشد .

۷ - از لحاظ کنگره ۵ حزب سوسیال دموکراتیک کارگران روسیه بسال ۱۹۰۷

(مسکو، ۱۹۶۳)

۸ - همانجا ، ص ۳۹۷ ، این پاراگراف بهنگامیکه ترتسکی در ۱۹۲۲ سخنرا -
نیش را در فرم ضمیمه‌ای بر ۱۹۰۵ تجدید تولید میکرد حذف گردید .

۹ - لنین ، همانجا ص ۵۱۵ .

۱۰ - نقل قولهای بهتر و کاملتری از نوشته‌های ۷ - ۱۹۰۵ لنین در جزوه

انقلاب ۱۹۰۵ روسیه نوشته سولمن م . شوارتز منشویک تجدید تولید گردیده است
(شیکاگو ، چاپخانه دانشگاه شیکاگو ، ۱۹۶۷) البته او انگیزه‌های پنهانی خود
را در راست . خواست او کوشش جهت اثبات اینست که لنین و ترتسکی چه " دیکتاتورهای
میکرد فهمید ، مطالعه مجموعه آثارش میباشد که در آن حدود ۶ جلد (۸ تا ۱۳)
به سالهای ۷ - ۱۹۰۵ اختصاص دارد .

۱۱ - همچنین نگاه شود به تجزیه و تحلیل من در مورد دیدگاه ترتسکی نسبت به
دوستان در جزوه " لئون ترتسکی بمثابة انسان و تئوریسین " ، مطالعات کمونیسم
معاصر ، بهار و تابستان ۱۹۷۷ .

۱۲ - نگاه شود به بخش چهارم ، قسمت اول (" سرمایه‌داری دولتی روسیه
در مقابل قیام کارگران ") ، " استالین " ، " شروع پایان بخشیدن به توتالیترانیسم
روسیه " (در کتاب من مارکسیسم و آزادی . (چاپ انگلیسی توسط انتشارات پلوتو
چاپ چهارم ، ۱۹۷۵) صفحات ۲۵۷ - ۲۱۲ .

بیوگرافی

خانم رایا دونایو فسکایا مؤسس ماهانه نیوز اند لترز، از زمره بنیانگذاران فلسفه مارکسیست - هومانیزم یا به بیانی انسانیت مارکسیستی می باشد. وی قریب نیم قرن است که در جنبشهای انقلابی بین‌المللی به‌ویژه در آمریکا شرکت فعال داشته و از جمله اندک کسانی است که ضمن مخالفت با انواع مارکسیسم "رسمی" و استاندارد "در کاوش‌ریشه‌های انسانی این فلسفه در آثار مارکس و هگل همت گماشته است. دونایو فسکایا بر آن است که بدون پی بردن به اساس این فلسفه آزادی یعنی دیالکتیک مارکسیستی، برای دریافتن عناصر و نیروهائی که در مسیر سوق دادن جامعه به جلو - یعنی در پیشبرد انقلاب - حرکت و مبارزه می‌کنند و بدون درک رابطه مبارزه روزمره و خود جوشی توده‌ها با فلسفه و تئوری - ایمن مبارزه به مثابه یک واحد و یک کل، بر اندازی سیستم سرمایه داری چه در قوم خصوصی و چه دولتی آن و مهمتر از آن استقرار جامعه‌ای انسانی، عاری از استثمات تبعیض‌نژادی و جنسی، ناممکن خواهد بود. خانم رایا دونایو فسکایا تا کنون آثار متعددی منجمله دو کتاب مارکسیسم و آزادی، و فلسفه و انقلاب را بوشسته تحریر در آورده است.

